

فرق حقوق و قانون چیست؟

نویسنده: سید حسن مژگانی

شاید «قانون» به چیزی گفته شود که به اجرای دولت در می‌آید و مادامی که از طرف دولت اعلام نشود ممکن است قانون نشود یعنی ضمانت اجرایی دولت و جامعه، جزء مفهوم قانون باشد.

اما - «حقوق» چنین نیست زیرا قبل از تشکیل دولت و اجتماع نیز «حقوق طبیعی»، متصور است و تشکیل دولت هم نخست به خاطر اجرای عدالت و جلوگیری از تجاوز به «حقوق طبیعی» بوده است.

- بعضی در «تعریف حقوق» می‌گویند: حقوق «مجموعه مقررات اجتماعی» است ولی باید توجه داشت که اینگونه تعاریف در صورتی که حقوق را به «حقوق طبیعی و حقوق وضعی»، تقسیم کنیم حقوق طبیعی را در بر نمی‌گیرد؛ چون «حقوق طبیعی» قرار داد نیست زیرا «لزام به عهد» که تمام قراردادها بر اساس آن، استوار گشته است خود از «حقوق طبیعی» است و تعریف قرار داد، شامل آن نمی‌شود.

دانشمندان این رشته، نوعاً گفته‌اند: «معنای حقوق روشن است و نمی‌توانیم آن را تعریف کنیم».

بعضی دیگر می‌گویند: حق یک اختصاص است؛ «اختصاص آزادی عمل به کسی و گروهی بگونه‌ای که از دیگران، آن آزادی عمل را سلب می‌کند» مثل بچه‌ای که مادر او را می‌زاید و حق مادر است که او را شیر دهد، دیگران چنین آزادی را ندارند. این که می‌گویند «مادر حق دارد بچه خودش را شیر دهد» یعنی آزاد است اما دیگران چنین حقی ندارند یعنی این آزادی را ندارند.

علم حقوق

علمی است که این حقوق را جمع آوری می‌کند و حاوی حقوق مختلف است.

فلسفه حقوق

فلسفه حقوق، بیانگر راز علم حقوق است و از چیستی و چرایی حق، بحث می‌کند و اینکه چه معیاری برای شناخت حق داریم. این امور را در علم حقوق بحث نمی‌کنند بعضی آنها را از مقدمات علم حقوق قرار داده‌اند ولی بالاخره به این نتیجه رسیدند که آن امور را به عنوان فلسفه حقوق مطرح نموده و نام فلسفه حقوق را بر آن نهادند و آن را از علم حقوق جدا نموده تا علمی مستقل گردد.

«فلسفه» حقوق از خود حقوق، مهمتر است اگر دادستان فلسفه حقوق را بداند روح قانون را بدست آورده است، پس در جایی هم که قانون مکتوب وجود نداشته باشد از طریق آشنایی با روح قانون، حق و وظیفه خود را بدست می‌آورد.

اما «علم حقوق» درباره شناخت حقوقی است که در جامعه هست در حالی که «فلسفه حقوق» از «حقوقی که باید در جامعه باشد» بحث می‌کند پس با «فلسفه حقوق» می‌توان قوانین حقوقی را اصلاح کرد و این که کدام قانون کشوری یا بین‌المللی درست است و کدام غلط و ظالمانه است یا کدام نوع حکومت، درست است و کدام نوع آن، نادرست است، مربوط به «فلسفه حقوق» است.

«فلسفه حقوق» نیز مقدمه‌ای برای فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق است. زیرا در فلسفه اخلاق از عدالت بحث می‌شود حال اینکه در فلسفه حقوق می‌گویند: «چرا عدالت لازم است و عدالت چیست؟» چون عدالت، مراعات حقوق دیگران است و مراعات حقوق دیگران، لازم است. پس قبل از بحث از عدالت باید حقوق دیگران معلوم شده باشد تا معلوم شود عدالت چیست و شناخت اصول حقوق دیگران به کمک عقل، مربوط به «فلسفه حقوق» است.

در حوزه علوم دینی در «علم اصول» می‌گوییم اگر مصلحت ملزمه در کار باشد واجب و اگر مفسده ملزمه در کار باشد چیزی حرام می‌شود در اینجا پای فلسفه حقوق به میان می‌آید که آیا نفع زیاد (مصلحت ملزمه است) و الزام می‌آورد؟ عقل چنین نمی‌گوید که اگر کسی در انجام کاری سود شخصی زیادی دارد، حق طبیعی دیگران را نادیده بگیرد. در اینجا پای این بحث پیش کشیده می‌شود که آیا «مصلحت ملزمه» در «علم اصول» چیست؟ و یا اینکه خدا «عادل» است یعنی چه؟ پس «تفسیر دین» هم به فلسفه حقوق، نیازمند است.

اگر عدالت را از امور قرار دادی بدانیم ریشه دین و نبوت و غیره زیر سؤال می‌رود و خدا عادل است دیگر معنی ندارد. پس شناخت عمیق بعضی از اصول دین هم نیازمند فلسفه حقوق است مثل عدالت، نبوت، امامت.

در اینجا به دلیل این که تعریف‌ها، در درک مطلب، بسیار نافع است بعضی از تعریف‌های حق را بیان می‌نماییم تا بهتر روشن شود.

۱ - بعضی‌ها گفته‌اند: حق: عبارت است از قرارداد اجتماعی. (۱)

نقد

الف: این تعریف ناقص است؛ زیرا قرارداد، پیمانی است که طرفین با اختیار و عقل می‌بندند. در حقوق وضعی می‌توان گفت: حق، قرار داد است اما در حقوق طبیعی نمی‌توان آن را قرار داد دانست و در واقع حقوق طبیعی پیش فرض و مقدمه قرار دادها را تعیین می‌کند. مثلاً این که باید طرفین قرار داد عاقل و بالغ باشند از حقوق طبیعی است و قابل تغییر نیست یعنی نمی‌توان این شرط عقل و اختیار را از قراردادها حذف کرد. پس تعریف حق به «قرارداد» حقوق طبیعی را شامل نیست زیرا حقوق طبیعی پیش فرض هر قراردادی است و مقدم بر هر قراردادی و خود، قرارداد نیست.

ب: علاوه بر این درست، است که یک طرف «حقوق»، انسان است اما لازم نیست همیشه و همه‌جا دو طرف قرارداد، انسان باشد. حق حیوان بر انسان یا حق خدا بر انسان هم داریم پس حق منحصر به اجتماع و انسان با انسان نیست در این صورت حتی اگر اجتماعی هم نباشد باز این انسان در رفتارش با حیوان یا با خدای خود باید اموری را رعایت کند پس این تعریف حق «به قرار داد اجتماعی» هم مناسب نیست بلکه «قرارداد اجتماعی» هم باید بر اساس «حق» باشد یعنی بر اساس حقوق طبیعی باشد وگرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

۲- بعضی گفته‌اند حق: حق یعنی امتیاز (۲)

۳ - مرحوم طباطبایی می‌گوید حق، نوعی اختصاص است، که می‌توان آن را با امتیاز یکی دانست (۳)

۴- بعض دیگر مثل «لوی برول» می‌گویند: حق: یعنی اختیار (۴)

می‌گویند در حقوق بشر، حق به اختیار تعریف شده است این منصب حق فلانی است یعنی اختیار کارهای آن منصب، دست فلانی است.

اختصاص را که مرحوم طباطبایی معنی می‌کند بیشتر به قدرت و سلطنت معنی می‌کند و مقصود از سلطنت و قدرت همان سلطنت اعتباری (۵) است در حالیکه حقوق طبیعی را نمی‌توان اعتباری دانست زیرا قابل تغییر نیست و به اختیار ما عوض نمی‌شود.

اگر گفته شود شاید مراد انتزاعی بودن است می‌گوییم خیر بلکه مراد آنها قراردادی است نه انتزاعی که جنبه کشف دارد مثل انتزاع مفهوم «علت و معلول» و انتزاع مفهوم «فوق و تحت» و انتزاع مفهوم «مادر و پدر بودن».

مادر بودن یک موضوع انتزاعی است مثل اعداد و شکل هندسی اما احکامی که بر آن بار می‌شود از لوازم آن ذات است و حقوق طبیعی هم از لوازم موضوع‌های انتزاعی است و خود «حقوق طبیعی» نه اعتبار است و نه انتزاع بلکه حکم عقل است ما از طبیعت پدر یا مادر بودن آن را عقلاً کشف می‌کنیم و لازم آن که حق سرپرستی باشد بر آن بار می‌شود هنگامی که اعتباری نبود پس تعاریفی که حق را اعتبار سلطه دانسته‌اند باطل می‌شود خلاصه این که عنوان مادر، انتزاعی است (که منشائی واقعی در خارج بنام مادر دارد که نوزاد را زائیده است) اما «حق مادر»، حکم عقل است.

حکمی از نوع قضایای ترکیبی عقلی است نه قضایای «انتزاعی» یا قضایای «اعتباری قراردادی» به عبارت دیگر اختصاص تکوین مادر بودن این زن برای این نوزاد موضوع حکم عقل است به استحقاق این بچه باین مادر؛ یعنی حق، حکم عقل است و موضوع آن این موضوع خارجی است.

اما در مورد اختیار باید گفت که قطعاً اختیار تکوینی مراد نیست

آقای دابان عنصرهای حق را چنین معنی کرده است می‌گوید: در حق چهار عنصر است که دو تا اصلی است

۱- اختصاص

۲- قدرت

این دو، عنصرهای اساسی حق هستند بچه به مادر اختصاص دارد و مادر هم تسلط بر او دارد. (۶)

نقد

اگر به این مطلب دقت کنیم ایشان حق را مرکب از دو چیز دانسته اختصاص و قدرت. اما هرگز چنین نیست بلکه اختصاص طبیعی، فرزند این مادر بودن، علت حق است نه اینکه اختصاص معنی حق باشد ولذا به مادر می‌گویی چرا این بچه را نزد خودت نگاه می‌داری؟ می‌گوید چون من مادرش هستم و او بچه من است پس اختصاص طبیعی، منشاء از برای این حق است. در نتیجه عقلاً اختیار بچه را مادر دارد یعنی در تصرف فرزند و نگهداری آن، آزاد است استوا دیگران این آزادی را ندارند یعنی حق تصرف در آن را ندارند پس این اختصاص تکوینی، علت است که این مادر، این حق عقلی را داشته باشد و این حق مختص به مادر است و اختصاص لازمه چنین حقی است نه معنی حق.

بنا بر این عقلاً، «حق»، همان آزادی مخصوص می‌شود و اختصاص آن به مادر میشود محدوده این آزادی اما در «حقوق وضعی»، انسان این اختیار را تفویض می‌کند مثلاً دو نفر هستند یکی از اندو به دیگری می‌گوید در تصمیم‌ها تو رئیس باش و من ملتزم هستم که حرف تو را گوش کنم و پیروی نمایم. یعنی تعهد پیروی می‌کند این تعهد، (که واقعیتی خارجی و تکوینی است و) می‌شود منشا آن استحقاق پیروی. «رئیس جمهور» با رای مردم که با تعهدشان، تفویض اختیار کرده‌اند و آزادی تصرف در بعضی از امورشان را باو واگذار کرده‌اند حق تصرف پیدا می‌کند چون دیگران این آزادی عمل و اختیار را به او داده‌اند آن اختصاص تکوینی علت است برای این اختصاص آزادی رفتاری رئیس جمهور نسبت به دیگران. آزادی رفتاری رئیس جمهور در امور مردم، معنای حق رئیس جمهوری است.

(یعنی آزادی مردم در امور خودشان را که «حق ذاتی» آنها است در امور مربوطه با تعهدی که کرده‌اند، واگذار میکنند به رئیس جمهور و نمایندگان‌شان در نتیجه رئیس جمهور و نمایندگان میشوند صاحب اختیار آنها در امور مربوطه «بالعرض» بر اساس قاعده کل ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات).

در نتیجه وقتی گفته شود مثلاً رئیس جمهور آزاد است که دخالت در امور سیاسی مردم کند یعنی دیگران این حق را ندارند چون او رئیس جمهور است و مردم این حق را فقط به او داده‌اند یعنی بر اساس قرارداد مردم دخالت در امور سیاسی خودشان را که حق طبیعی‌شان بود به او واگذار نموده‌اند و رئیس جمهور به واسطه قرارداد مردم، صاحب این حق شده است. (از باب کل ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات).

فلانی حق دارد فلان کار را انجام دهد یعنی مجاز است و آزاد است پس حق به آزادی معنی شد ولی آزادی عمل در مورد خاص در ذی شعوری خاص.

(باید توجه داشت که حق در غیر ذی شعور گفته نمی‌شود و اگر می‌گویند درختان را از بین نبرید یا به حیوانات آزار نرسانید به دلیل حق عموم و حق مردم است نه این که خود درخت حق داشته باشد و بگوید به من ظلم شده است).

کسانی که حق را به معنای «سلطه و قدرت» گرفته‌اند درست نیست زیرا اولاً مقصودشان از قدرت و سلطه، هرگز سلطه تکوینی نیست بلکه سلطه اعتباری و قراردادی است و در «حق»، گرچه سلطنت و قدرت اعتباری هست اما سلطنت، «معلول حق» است و «نتیجه حق» است نه خود «حق» و مادر به بچه سلطنت دارد؟ چون مادر است و حق مادری دارد.

ثانیاً حق، اعم از اعتبار است؛ «اعتبار»، «حقوق طبیعی» را در بر نمی‌گیرد؛ «حقوق طبیعی»، لازمه طبیعت است و اعتباری نیست و قراردادی نیست پس تفسیر حق به سلطنت اعتباری، غلط است.

- ممکن است گفته شود در هر صورت، «حقوق طبیعی» باید داده شود و برای ما مسلمین که معلوم است که این «حق طبیعی» از جانب خدا داده شده است

در جواب باید گفت اگر حق همجا و همیشه قراردادی و وضعی است و کسی باید آنرا داده باشد پس اینکه «خدا»، حق دارد قانون وضع کند چه کسی این حق را به خدا، داده است. آیا کسی این حق را به خدا داده است؟ قطعاً چنین نیست؛ مثلاً ۱۸۰ درجه بودن زوایای داخلی مثلث را خدا جعل نکرده است خدا آن ذات را خلق کرده است و آن ذات این خصوصیت را دارد. و اقتضای آن است خدا هم که خالق بشر و از پدر و مادر بر او مهربان تر است و از همه بهتر راه سعادت بشر را می‌داند این «حق طبیعی» خداست که قانون وضع کند برای بشر یعنی «حق ذاتی» خداست (حقوق طبیعی در اصطلاح غرب یعنی حقوق ذاتی در اصطلاح ما).

به قول گروتیوس: شرارت را خدا هم نمی‌تواند تبدیل به خیر کند. (۷)

یعنی این که کسی کینه داشته باشد خدا نمی‌تواند بگوید این خوب است یا حسد خوب است و عدل و احسان بد است البته تعبیر به نمی‌تواند صحیح نیست بلکه محال است یعنی خوبی و بدی بعضی از چیزها همچون حقوق طبیعی لازمه ذاتی آنها است و با قرار داد قابل تغییر نیست.

ممکن است سوال شود که آیا این قانون ۱۸۰ درجه بودن مثلث را مگر خدا بوجود نیآورده است؟

باید در جواب گفت خیر خدا مثلث را در جهان ایجاد کرده است اما اینها از لوازم ماهیت و لوازم ذات است و خدا ایجاد نکرده است اگر عاقلی هم نبود و عقل هم نبود زوایای مثلث ۱۸۰ درجه بود و اجتماع نقیضین که محال است محال بودن را خدا نداده است.

«حق» به معنی «اختصاص آزادی» شد و این اختصاص گاهی به نحو «تخصص» است و گاهی «تخصیص»؛ در «حقوق طبیعی» اختصاص به نحو تخصص است یعنی «لازمه ماهیت است ماهیت و عنوان مادری» که موجود شد حق مادری می‌آید و حق متأخر از عنوان مادری است.

در حقوق وضعی چنین نیست؛ حق مقدم بر عنوان است مردم حق دارند (= آزاد) هستند که در مورد امور خود تصمیم بگیرند طبق حقوق طبیعی، با رای دادن این حق خود را در امور سیاسی و... به رئیس جمهور واگذار می‌کنند پس از تفویض مردم، به رئیس جمهور آن وقت می‌شود رئیس جمهور و عنوان رئیس جمهور محقق می‌شود پس در حقوق وضعی، حق مقدم بر عنوان است و عنوان رئیس جمهور، متاخر است.

ممکن است سؤال شود که آزادی را چه کسی باید بدهد؟

ما می‌گوییم خداوند آزادی دارد و حق دارد (۸) آیا چه کسی این حق را به خدا داده است؟ یقیناً این حق ذاتی اوست پس نباید انتظار داشت همیشه و همه جا و در تمام موارد حق از جایی داده شده باشد مثلاً در خداوند حق رهبری، ذاتی او است وقتی شما در یک مصداق هم قبول کردید که حق ذاتی است نه اعتباری در نتیجه خود به خود، حق تقسیم شده است به «حق ذاتی» و «حق غیر ذاتی» (یعنی حق اعتباری و عرضی) زیرا «حقوق طبیعی» همان حقوق ذاتی است و «حقوق وضعی»، همان حقوق غیر ذاتی است.

مطلب دیگر این که آقای کاتوزیان هدف را در تعریف حق مطرح کرده است (۹)

در حالیکه چنین نیست زیرا «حقوق طبیعی»، خودش، هدف است و لازمه ذات موضوع است هدف مربوط به رفتار انسان است یعنی مربوط به چیزی که معلول رفتار انسان است ولذا در قوانین وضعی که رفتار واضعین است باید گفت وضع هر قانون از طرف مردم یا خدا هدفی دارد.

حال که معنای حق معلوم شد باید بگوییم حق دو گونه است حق عمومی و حق خصوصی.

حق خصوصی

حق خصوصی یعنی این فرد حق دارد و آزاد است و دیگران حق ندارند. مثلاً حضانت بچه، حق مادر است یعنی دیگران این حق را ندارند و بر آنها حضانت این بچه ممنوع است

حق عمومی

حق عمومی یعنی آزادی در فلان کار، برای همه؛

گفته شد، حق در کنار یک منعی است اگر حق عمومی آزادی برای همه است منع آن در کجا است ؟

در حقوق خصوصی منع نسبت به فرد یا افراد دیگر است ولی در حقوق عمومی منع نسبت به اعمال دیگر است مثلاً در حق عمومی گفته می شود همه حق دارند که از خیابان عبور کنند یعنی همه برای عبور داخل خیابان آزاداند اما نسبت به کارهای دیگر مثل خوابیدن، توقف کردن، بازی کردن داخل خیابان، منع شده‌اند اگر حق در مقابل هیچ منعی نباشد لغو است و حق گفته نمی شود. اباحه است. تا اینجا تعریف حق تمام شد.



-WWW.HAGHGOSTAR.IR

-پایگاه تخصصی نشر مقالات حقوقی